

اېرای شناور



جان بارت

ترجمه سهیل سَمی

انتشارات ققنوس

تهران، ۱۳۹۷



فهرست



۷	کوک کردن پیانویم
۱۹	کلوپ کاوشگرانِ دورچستر
۳۳	پیوند غیرافلاطونی
۶۳	اعتراف کاپیتان
۷۱	دلیلی عاطفی
۷۵	بیسکویت مخلوط مرینند
۸۱	قایق‌های ناتمام من
۱۰۱	یک توضیح، یک هشدار
۱۰۳	اعلامیه
۱۱۱	نمایش اخلاقی بزرگ
۱۱۷	قانون
۱۵۳	نظری آموزنده و در عین حال پیچیده

۱۵۷	همسراییِ صدف‌ها
۱۶۳	آینهٔ تمام‌نمایِ زندگی
۱۷۳	بطری‌ها، سوزن‌ها، چاقوها
۱۹۵	آن لبخند غنچه‌ای
۱۹۹	ناهار قاضی
۲۰۹	پایان طرح کلی
۲۲۱	مسئلهٔ مرگ و زندگی
۲۳۱	پذیرش یک فرض
۲۳۳	نوای موسیقی
۲۴۳	زیره به زیره‌ستان بردن
۲۵۹	دیدار از اپرا
۲۶۹	خداحافظ، خداحافظ
۲۸۱	سه میلیون دلار
۲۸۵	تحقیق
۲۹۷	گام نخست
۲۹۹	اپرای شناور
۳۱۱	یک پرانتز
۳۱۷	اپرای شناور



کوک کردن بیانویم



برای کسی مثل من که فعالیت‌های ادبی‌اش از سال ۱۹۲۰ بیش‌تر به خلاصه‌نویسیِ پرونده‌های حقوقی و استفسارنویسی محدود بوده، دشوارترین بخشِ کارِ پیشِ رو - یعنی شرحِ یکی از روزهای سال ۱۹۳۷ که در خلال آن نظرم عوض شد - شروعِ آن است. پیش از این هرگز چنین کاری نکرده‌ام، اما خودم را می‌شناسم و می‌دانم که وقتی سر صحبت باز شود، صفحات کتاب نیز راحت و روان پر خواهند شد. من ذاتاً آدم تودار و کم حرفی نیستم، فقط باید به داستان بچسبم و پس از پایانِ آن دهانم را ببندم. از این بابت هیچ شک و تردیدی ندارم: تقریباً همیشه در مورد خودم درست پیشگویی می‌کنم، چون این‌جا در کمبریج، برخلاف دیگر جاها، تصور همه این است که من رفتاری کاملاً منطقی و صحیح دارم. اگر دیگران (مثلاً، دوستم هریسون مک^۱ یا همسرش، جین^۲) فکر می‌کنند من آدم

1. Harrison Mack

2. Jane

عجیب و غریب و غیر قابل پیش‌بینی‌ای هستم، دلیلش این است که اعمال و باورهای من با اصول آن‌ها - به فرض این‌که اصولی داشته باشند - سازگاری ندارند؛ اما به شما اطمینان می‌دهم با اصول خود من کاملاً سازگارند. گرچه اصولم هر از گاه تغییر می‌کنند - یادتان باشد که این کتاب به یکی از همین تغییرات مربوط می‌شود - با این حال، همیشه از این اصول به قدر کفایت دارم، خیلی بیش از حد نیازم، و معمولاً همه آن‌ها هم یکپارچه و همخوانند، طوری که زندگی‌ام هرگز به دلیل نامتعارف بودن، از مسیر منطق خارج نمی‌شود. مسئله دیگر این‌که بدون استثنا کارهایم را به پایان می‌رسانم.

مثلاً، همین حالا این کتاب را آغاز کرده‌ام، و با این‌که احتمالاً هنوز تا شروع داستان اصلی کلی فاصله داریم، دست کم در همان مسیر حرکت می‌کنیم، و من یاد گرفته‌ام به همین راضی باشم. شاید وقتی کار توصیف آن روز خاص را که پیش‌تر به آن اشاره کردم به پایان برسانم - به گمانم روز ۲۱ ژوئن سال ۱۹۳۷ بود - شاید وقتی نوبت به زمان خواب برسد، البته اگر برسد، برگردم و این صفحات بخش کوک کردن پیانو را از بین ببرم. شاید هم این کار را نکنم: قصدم این است که صریح و روراست خودم را معرفی کنم، و در مورد بعضی تفسیرهای احتمالی در مورد معنای اسمم به شما هشدار بدهم، اهمیت عنوان این کتاب را تشریح کنم، و از سر مهربانی و محبت چند کار دیگر هم برایتان انجام بدهم، درست مثل میزبانی که برای پذیرایی از مهمانش قشقرق به راه می‌اندازد، و این‌ها همه برای راحتی شما، برای آن‌که آرام آرام شما را در رود پیچاپیچ داستانم غوطه‌ور کنم - بهتر است شرح کارهای مفید را حفظ کنیم و آن‌ها را دور نریزیم.

اگر اجازه بدهید، برای شرح بیشتر استعاره دور از ذهن «رود

پیچاپیچ»، باید بگویم که در رمان‌هایی که گاه و بی‌گاه خوانده‌ام، همیشه احساسم این بوده که آن گروه از نویسنده‌ها که به جای شرح پیش‌زمینه ماجرا و ورود تدریجی به عالم داستانشان، کار خود را از میانه ماجرا و با لحنی توفنده و ناگهانی آغاز می‌کنند، از خواننده‌هایشان توقع زیادی دارند. به نظر من، این‌گونه شیرجه زدن در زندگی و دنیای دیگران، درست مثل پریدن به دل رودخانه چاپتنک^۱ در اواسط ماه مارس است که چندان لذتی ندارد. نه، پا به پای من بیا خواننده، و نگران قلب ضعیفت نباش؛ خود من هم قلب ضعیفی دارم، و ارزش شرح تدریجی داستان را می‌دانم؛ اول یک انگشت پا، بعد پنجه، بعد یک پا و بعد آرام و آهسته باسن و شکم و سرانجام کل وجودتان را وارد داستانم می‌کنم، و برای این کار کاملاً به دور از شتاب‌زدگی و سر وقت عمل خواهم کرد. به هر حال، چیزی که من شما را به آن دعوت می‌کنم آبتنی لذتبخش است، نه غسل تعمید.

کجا بودیم؟ داشتم در مورد اهمیت مسئله‌ای که قبلاً به آن اشاره کردم توضیح می‌دادم، نه؟ یا عبارت «کوک کردن پیانو» را شرح می‌دادم؟ یا شاید شرایط قلب ضعیفم؟ خدای من، چطور می‌شود رمان نوشت! منظورم این است که اگر آدم در مورد اهمیت مسائل خیلی حساس باشد، چطور می‌تواند به بدنه اصلی داستانش بچسبد؟ من یکی که پیشاپیش اعتراف می‌کنم داستان‌گویی راست کار من نیست: هر جمله جدیدی که به روی کاغذ می‌آورم، پُر است از اشخاص و معانی‌ای که آرزویم پیگیری آن‌ها تا خاستگاه‌ها و ریشه‌های آن‌هاست، اما این ریشه‌یابی متضمن مطرح شدن شخصیت‌های جدید و ریشه‌یابی‌های جدید خواهد بود، طوری که حتم دارم اگر افسار علایق و تمایلاتم را رها کنم، هرگز به آغاز داستان نخواهم رسید، چه رسد به پایانش. البته نه این‌که معمولاً زیاد در بند این مسئله